

متن پرسش

با عرض سلام خدمت جنابعالی در وبلاگ حجت الاسلام حسن میلانی <http://milani-hasan.blogfa.com> نقدی در دو قسمت در مطالب تیر ماه ۹۰ بر کتاب برهان و عرفان جنابعالی نوشته شده است اگر صلاح میدانید جوابیه ای بنویسید تا استفاده نمایم. با تشکر

متن پاسخ

باسمه تعالی؛ علیکم السلام: می دانید که دعوی بین اخباریون و حکماء چیز جدیدی نیست و بنده هم بنا ندارم وارد این دعوا ها شوم بحمد الله اساتید بزرگی در میدان هستند. تنها برای این که سوال شما را بی جواب نگذاشته باشم و وارد یک بحث فنی هم نشوم نوشته آقای حسن قربانی را تقدیم می کنم. «اسلام چه گوهریست که به دلیل انطباقش بر حقایق نظام تکوین و فطرت انسانی، در مواجهه با دشمنان خود می فرماید: «قل هاتوا برهانکم»؟ به راستی مکتبی که انسانها را دائماً به تفکر و تعقل دعوت کرده و از منکرین خود برهان طلب می کند، خود با چه برهان عقلی به سؤالات آنها پاسخ می دهد؟ ابرمرد دوران غیبت امام معصوم (عج)، امام خمینی (ره)، در سن حدود ۶۰ سالگی پس از یک عمر کسب معارف، خودسازی و سیر و سلوک الی الله و نوشتن انواع کتابهای عمیق فقهی فلسفی عرفانی از جمله تعلیقات علی شرح فصوص الحکم و مصباح الانس، سرالصلوة، رساله لقاءالله و حاشیه بر اسفار اربعه، پای در میدان مبارزه با طاغوت نهاد و شجره ی طیبه ای به نام انقلاب اسلامی را که اولین ثمره اش، نظام جمهوری اسلامی ایران بود بنا نهاد اما به واقع، عظیم تر از تغییر ساختار سیاسی در ایران، انقلاب معرفتی آن حکیم الهی بود. سرگذشت عرفا و حکمای بزرگ الهی ملامال از سختی ها و فشارهای جانسوز است. از سر بر دار شدن منصور حلاج و شیخ شهاب الدین سهروردی، تا به آتش کشیده شدن عین القضاة همدانی، تا تبعید صدر المتألهین ملا صدرا ی شیرازی به کهک قم، تا متهم شدن به صوفی گری اولیائی همچون حاج میرزا علی آقا قاضی طباطبائی و اقدام نافرجام به قتل ایشان، تا تبعید عارف بیدار دل سید حسن مسقطی از نجف اشرف، تا فحاشی و دشنام ها به امثال علامه طباطبائی و علامه حسن زاده آملی. علامه حسن زاده آملی (حفظه الله) در کتاب «گفتگو با علامه حسن زاده آملی» می فرمایند: «روزی مرحوم علامه طباطبائی را در خیابان زیارت کردم و در معیت ایشان، تا درب منزلشان رفتم. به درب منزل که رسیدیم ایشان تعارف کردند. عرض کردم مرخص می شوم. ایشان، در پله بالا ایستاده بودند و من پایین بودم و رو به من کردند و گفتند:

حکمای الهی این همه فحشها را شنیدند، سنگ حوادث را خوردند، قلمها به دشنام و بدگویی آنها پرداختند. این همه فقر و فلاکت و بیچارگی را از تبلیغات سوء کشیدند. گاهی به "کهک" بسر می بردند و گاهی ... با این همه حقایق را در کتابهایشان نوشتند و گفتند: آقایانی که به ما بد گفتید و فحش دادید و زندگی را در کام ما تلخ کردید و مردم را علیه ما شورانیدید، حرف این است و حق این است که نوشته ایم و برای شما گذاشته ایم، حال هر چه می خواهید بگویید. آنها حرف حقشان را نوشتند و برای نفوس مستعد به یادگار گذاشتند و تمام تلاش این هست که منطق وحی را بفهمیم.» آنگاه که سید روح الله موسوی خمینی، در اولین سال پیروزی انقلاب اسلامی در ایران، جلسه ی تفسیر فلسفی عرفانی خود از سوره ی مبارکه ی حمد را به دلیل برخی اعتراض های تفرقه افکنانه نتوانست بیش از پنج جلسه ادامه دهد، حقیقت این اندیشه ی غالب در طول تاریخ بیشتر خودنمایی کرد. آن حکیم الهی و عارف کامل، در تاریخ ۱۱ دی ماه ۶۷، یعنی تنها چند ماه قبل از پایان عمر مبارکشان، پیامی به میخائیل گورباچف، رهبر بزرگترین دولت ملحد جهان، از طریق شاگرد محضر فلسفی عرفانی مرحوم علامه طباطبائی، آیت الله جوادی آملی ارسال کرده و آنان را به اسلام دعوت می کنند. اما ایشان کافران را با چه براهینی به اسلام فرا می خوانند؟ در این پیام آمده است: «انسان می خواهد به «حق مطلق» برسد تا فانی در خدا شود. اصولاً اشتیاق به زندگی ابدی در نهاد هر انسانی نشانه وجود جهان جاوید و مصون از مرگ است. اگر جنابعالی میل داشته باشید در این زمینه ها تحقیق کنید، می توانید دستور دهید که صاحبان اینگونه علوم علاوه بر کتب فلاسفه غرب در این زمینه، به نوشته های فارابی و بوعلی سینا - رحمة الله علیهما- در حکمت مشاء مراجعه کنند، تا روشن شود که قانون علیت و معلولیت که هرگونه شناختی بر آن استوار است، معقول است نه محسوس؛ و ادراک معانی کلی و نیز قوانین کلی که هر گونه استدلال بر آن تکیه دارد، معقول است نه محسوس، و نیز به کتابهای سهروردی - رحمة الله علیه- در حکمت اشراق مراجعه نموده، و برای جنابعالی شرح کنند که جسم و هر موجود مادی دیگر به نور صرف که منزله از حس می باشد نیازمند است؛ و ادراک شهودی ذات انسان از حقیقت خویش میرا از پدیده حسی است. و از اساتید بزرگ بخواهید تا به حکمت متعالیه صدرالمتألهین - رضوان الله تعالی علیه و حشره الله مع النبیین والصالحین- مراجعه نمایند، تا معلوم گردد که: حقیقت علم همانا وجودی است مجرد از ماده، و هرگونه اندیشه از ماده منزله است و به احکام ماده محکوم نخواهد شد. دیگر شما را خسته نمی کنم و از کتب عرفا و بخصوص محی الدین ابن عربی نام نمی برم؛ که اگر خواستید از مباحث این بزرگمرد مطلع گردید، تنی چند از خبرگان تیزهوش خود را که در اینگونه مسائل قویاً دست دارند، راهی قم گردانید، تا پس از چند سالی با توکل به خدا از عمق لطیف باریکتر ز موی منازل معرفت آگاه گردند، که بدون این سفر آگاهی از آن امکان ندارد.» (صحیفه امام، ج ۲۱، ص: ۲۲۳) آن فیلسوف کبیر، کمتر از دو ماه بعد در تاریخ سوم اسفند ماه ۶۷، در نامه ای به روحانیون و طلاب حوزه علمیه که به منشور روحانیت معروف شد، دردمندانه اینچنین نوشت: «عده ای مقدس نمای واپسگرا همه چیز را حرام می دانستند و هیچ کس قدرت این

را نداشت که در مقابل آنها قد علم کند. خون دلی که پدر پیرتان از این دسته متحجر خورده است هرگز از فشارها و سختیهای دیگران نخورده است. وقتی شعار جدایی دین از سیاست جا افتاد و فقاقت در منطق ناآگاهان غرق شدن در احکام فردی و عبادی شد و قهرا فقیه هم مجاز نبود که از این دایره و حصار بیرون رود و درسیاست [و] حکومت دخالت نماید، حماقت روحانی در معاشرت با مردم فضیلت شد. به زعم بعض افراد، روحانیت زمانی قابل احترام و تکریم بود که حماقت از سراپای وجودش بیارد و الا عالم سیاست و روحانی کاردان و زیرک، کاسه ای زیر نیم کاسه داشت. و این از مسائل رایج حوزه ها بود که هر کس کج راه می رفت متدینتر بود. یاد گرفتن زبان خارجی، کفر و فلسفه و عرفان، گناه و شرک بشمار می رفت. در مدرسه فیضیه فرزند خردسال، مرحوم مصطفی از کوزه ای آب نوشید، کوزه را آب کشیدند، چرا که من فلسفه می گفتم. تردیدی ندارم اگر همین روند ادامه می یافت، وضع روحانیت و حوزه ها، وضع کلیساهای قرون وسطی می شد که خداوند بر مسلمین و روحانیت منت نهاد و کیان و مجد واقعی حوزه ها را حفظ نمود.» پس از این مجاهدت معرفتی امام برای شکستن جو مخالفت با عرفان و فلسفه الهی، اخیراً جریانی از دینداران، متأسفانه به هر دلیلی، تردیدهایی در باب فلسفه و عرفان اسلامی به راه انداختند و بسیاری را دچار شبهه نمودند. سفر تاریخی فرزند خلف امام خمینی، حضرت امام خامنه ای (مد ظله العالی) به شهر مقدس قم و سخنان صریح، شفاف و مکرر ایشان در این باب که حاکی از اهمیت موضوع است، حجت را بر همه ی مؤمنین تمام کرد. ایشان در جمع مردم قم اینگونه از امام بزرگوار یاد کردند: «همه ی دنیا بدانند این انقلاب، یک انقلاب دینی و مذهبی است؛ هیچ تفسیر به رأیی، هیچ تفسیر مادی ای از این انقلاب نمیشود کرد؛ خاستگاهش قم است؛ رهبرش یک فقیه، یک فیلسوف، یک عالم بزرگ، یک روحانی معنوی است. شناسنامه ی انقلاب، اینجور در همه ی دنیا شناخته شده است.» و در جمع طلاب حوزه ی علمیه فرمودند: «اجتهاد مخصوص فقه هم نیست؛ در علوم عقلی، در فلسفه، در کلام، اجتهاد کسانی که فنان این فنون هستند، امر لازمی است. اگر این اجتهاد نباشد، خواهیم شد آب راکد.» «امروز حوزه نباید در صحنه های متعدد فلسفی و فقهی و کلامی در دنیا غائب باشد. این همه سؤال در دنیا و در مسائل گوناگون مطرح است؛ پاسخ حوزه چیست؟ نه باید غائب باشد، نه باید منفعل باشد؛ هر دو ضرر دارد. فکر نو لازم است، پاسخ به نیازهای نوبه نو لازم است که دارد مثل سیل در دنیا مطرح میشود؛ باید شما برایش جواب فراهم کنید. جواب شما باید ناظر باشد به این نیاز، و نیز ناظر باشد به پاسخهایی که مکاتب و فرقه های گوناگون میدهند. اگر از جوابهای آنها غافل باشید، پاسخ شما نمیتواند کار خودش را انجام دهد. باید پاسخ قوی، منطقی و قانع کننده بیاورید وسط. باید پاسخها در دنیا مطرح شود. دائم بایستی صادرات قم - همان طور که عرض کردیم، این قلب معرفتی دنیای اسلام - پمپاژ بشود.» «یک مسئله، مسئله ی درس فلسفه و رشته ی فلسفه است. توجه بکنید؛ اهمیت فقه و عظمت فقه نباید ما را غافل کند از اهمیت درس فلسفه و رشته ی فلسفه و علم فلسفه؛ هر کدام از اینها مسئولیتی دارند. رشته ی فقه مسئولیاتی دارد، فلسفه هم مسئولیتهای بزرگی بر دوش دارد. پرچم فلسفه ی اسلامی

دست حوزه‌های علمیه بوده است و باید باشد و بماند. اگر شما این پرچم را زمین بگذارید، دیگرانی که
احیاناً صلاحیت لازم را ندارند، این پرچم را برمی‌دارند؛ تدریس فلسفه و دانش فلسفه می‌افتد دست
کسانی که شاید صلاحیتهای لازم را برایش نداشته باشند. امروز اگر نظام و جامعه‌ی ما از فلسفه
محروم بماند، در مقابل این شبهات گوناگون، این فلسفه‌های وارداتی مختلف، لخت و بی‌دفاع خواهد
ماند. آن چیزی که میتواند جواب شماها را بدهد، غالباً فقه نیست؛ علوم عقلی است؛ فلسفه و کلام.
اینها لازم است. در حوزه، اینها رشته‌های مهمی است. رشته‌ی مهم دیگر، تفسیر است؛ انس با قرآن،
معرفت قرآنی. ما نباید از تفسیر محروم بمانیم. درس تفسیر مهم است، درس فلسفه مهم است؛ اینها
رشته‌های بسیار باارزشی است.» «امروز در همه‌ی دنیا اینجور است که وضع نظام مادی و فشار مادی
و مادیت، جوانها را بی‌حوصله میکند؛ جوانها را افسرده میکند. در یک چنین وضعی، دستگیر جوانها،
توجه به معنویت و اخلاق است. علت اینکه می‌بینید عرفانهای کاذب رشد پیدا میکند و یک عده‌ای
طرفشان می‌روند، همین است؛ نیاز هست. جوان ما در حوزه‌ی علمیه - جوان طلبه؛ چه دختر، چه پسر -
نیازمند تهذیب است. ما قله‌های تهذیب داریم. در همین قم، مرحوم حاج میرزا جواد آقای ملکی،
مرحوم علامه‌ی طباطبائی، مرحوم آقای بهجت، مرحوم آقای بهاء‌الدینی (رضوان الله تعالی علیهم)
قله‌های تهذیب در حوزه بودند. رفتار اینها، شناخت زندگی اینها، حرفهای اینها، خودش یکی از
شفابخش‌ترین چیزهایی است که میتواند انسان را آرام کند؛ به انسان آرامش بدهد، روشنائی بدهد،
دلها را نورانی کند. در نجف بزرگانی بودند؛ سلسله‌ی شاگردان مرحوم آخوند ملاحسینقلی تا مرحوم
آقای قاضی و دیگران و دیگران؛ اینها برجستگانند. به نحله‌های فکری و عرفانی اینها هم کاری نداریم.
در اینجا مسئله، مسئله‌ی نظری نیست. بعضی‌ها نحله‌های مختلفی هم داشتند. مرحوم سید مرتضی
کشمیری (رضوان الله تعالی علیه) یکی از اساتید مرحوم حاج میرزا علی آقای قاضی است؛ اما نحله‌ی
فکری اینها بکلی از هم متفاوت است. ایشان از داشتن یک کتابی بشدت منع میکنند، ایشان به آن
کتاب عشق می‌ورزد؛ منافاتی ندارد. همین بزرگانی که در مشهد بودند، مردمانی بودند که ما اینها را به
تقوا و طهارت و پاکیزگی شناختیم؛ مرحوم حاج میرزا جواد آقای تهرانی، مرحوم حاج شیخ مجتبی و
امثال ایشان؛ اینها هم همین جورند. عمده این است که این زنگار گرفته را یک زبان معنوی، یک
سخن برخاسته‌ی از دل شفا ببخشد و این زنگار را برطرف کند. بنابراین ما اینجا بحث عرفانهای نظری
را نداریم.» به فرموده علامه حسن زاده آملی، فلسفه تفسیر برهانی قرآن کریم و عرفان تفسیر انفسی
قرآن کریم است. ایشان در رساله شریف «صد کلمه در معرفت نفس» می‌فرماید: «آن که انسان کامل
است، به تعبیر عارف، مبین حقایق اسماء است. فیلسوف گوید: فیلسوف کامل امام است، که فلسفه،
علم به حقایق اشیاء است و اشیاء اسماء عینی اند. قرآن کریم فرماید: و علم آدم الأسماء کلها، و کل
شیء احصیناه فی إمام مبین. پس قرآن و عرفان و برهان را از یکدیگر جدایی نیست.» اکنون به حول
و قوه الهی، انقلاب عظیم معرفتی به رهبری امام خمینی در حال به بار نشستن است و سخنان شاگرد
اول مکتب ایشان، امام خامنه‌ای حکیم در شهر مقدس قم همه‌ی سدهای فراروی اسلام ناب محمدی

را شکسته و نویدبخش برپایی بنای عظیم تمدن اسلامی جهانشمول است. إن شاء الله به امید آن روز»
موفق باشید.